



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۹-۱۳۹۸

جلسه اول؛ شنبه ۱۳۹۸/۶/۲۳

### مروری بر مباحث گذشته

بحث ما در فقه بر اساس کتاب شریف مکاسب شیخ اعظم انصاری رحمته الله علیه بود. ابتدا مکاسب محرّمه را به ترتیبی که جناب شیخ رحمته الله علیه ذکر کرده بودند بررسی کردیم و بعد از آن وارد بحث بیع شدیم و همانطور که گفتیم بیع، مهم‌ترین بحث معاملات است؛ زیرا بیشترین نقل و انتقالاتی که در سطح خرد و کلان اتفاق می‌افتد - خصوصاً سطح خرد - به صورت بیع است، لذا باید حقیقت و احکام آن از لحاظ شرعی روشن شود.

مرحوم شیخ رحمته الله علیه ابتدا تعریف و حقیقت بیع را مورد تحقیق و کنکاش قرار دادند و ما هم به تبع ایشان و دیگران، حقیقت بیع را - ولو یک حقیقت اعتباری است - مورد کنکاش قرار دادیم.

سپس به بحث معاطات منتقل شدیم و این مسئله را بررسی کردیم که آیا معاطات، بیع هست یا نیست؟ بعد از آن وارد بحث صیغ بیع و شروط آن شدیم و بحثی درباره بیع صحیح و فاسد و احکام آن داشتیم و نیز بحث مقبوض به عقد فاسد و از جمله بیع فاسد و بحث ضمان آن را به طور مستوعب بررسی کردیم و در ضمن آن مباحث، بعض مباحث مهم را ولو استطراداً مطرح کردیم، از جمله قضیه «عدالت صحابه» که هر چند یک بحث مهم کلامی است، اما چون مبحث لازم و مهمی بود، آن را به مناسبت روایتی در آنجا مطرح کردیم.

بعد از آن بحث مثلی و قیمی و کیفیت ضمان آن را مطرح کردیم و فی الجمله درباره تعیین مثلی و قیمی؛ صغریاً و کبریاً بحث کردیم؛ خصوصاً در مورد نقود - یعنی پول - بحث مفصلی از لحاظ فقهی انجام

دادیم که حقیقت پول چیست، پیدایش آن چگونه بوده و ارزش آن از کجا ناشی می‌شود. همچنین نوسانات ارزش پول در شرایط رکود و تورم را از حیث ضمان و عدم ضمان به طور مستوعب بررسی کردیم و این نظریه را ارائه دادیم که اگر تغییرات قدرت خرید پول به واسطه تورم و رکود، در حدی باشد که عرفاً گفته شود پول همان پول است هرچند مقداری تفاوت داشته باشد، این تغییرات مضمون نیست، اما اگر تغییرات در حدی باشد که عرفاً گفته نشود این پول همان پول است، این تغییرات مورد ضمان است.

سپس وارد بحث شروط متعاقدين شدیم [که مرحوم شیخ رحمته الله در مجموع پنج شرط برای متعاقدين ذکر کردند: یعنی بلوغ، اختیار، قصد معانی الفاظ، اشتراط اذن سید در عاقد بودن عبد و اشتراط مالک بودن متعاقدين یا اذن از مالک یا شارع. در ضمن شرط پنجم] بحث مهم و طویل الذیل فضولی را مطرح کردیم و بحمدالله آن را به پایان رساندیم. همچنین به مناسبت، متعرض بعض مباحث مهم از جمله بحث ربا شدیم و آن را به طور مستوعب رسیدگی کردیم و راه‌های تخلص از ربا را بررسی کردیم و نظرات السید الامام رحمته الله در این زمینه را مورد تحقیق قرار دادیم. همچنین به مناسبت بحث ولایت آب و جد، بحث ولایت فقیه و والی حکومت اسلامی را رسیدگی کردیم.

دو بحث در مسئله شرایط متعاقدين باقی می‌ماند؛ یکی بحث بیع عبد مسلم به کافر و دیگری بحث بیع مصحف به کافر، اما از آنجا که بحث بیع عبد مسلم به کافر را فی‌الجمله در مباحث قبلی متعرض شده‌ایم و مسئله بیع مصحف به کافر را نیز در مکاسب محرمه در ضمن بحث از اینکه آیا اساساً بیع مصحف جایز است یا نه، متعرض شده‌ایم و نیز به جهت اینکه فعلاً مباحث مهمی وجود دارد که فوریت رسیدگی به آنها بیشتر است، لذا از این دو مسئله و بعض فروعی که در ضمن آنها مطرح شده عبور کرده و وارد مسائل دیگر می‌شویم، هرچند در این دو مسئله، بعض مباحث وجود دارد که چه بسا دانستن آنها لازم باشد، منتها مطالعه این مباحث را به خود فضلالی گرامی واگذار می‌کنیم و وارد فصل مهم شروط عوضین می‌شویم.

## شروط عوضین

همانطور که اصل بیع و صیغ آن و نیز متعاقدين - یعنی بایع و مشتری - دارای شرایطی بودند، عوضین یعنی ثمن و مثن هم دارای شرایطی هستند. مسئله شروط عوضین، جزء مسائل مهم مکاسب است که مرحوم شیخ انصاری رحمته الله با نبوغ فوق العاده و احاطه‌ای که داشته‌اند، به طور مستوعب آن را بررسی کرده‌اند، به گونه ای که متأخرین بعد از ایشان، همه در این رقم مباحث عیال بر شیخ هستند و بدون دانستن مطالب ایشان - چه با رجوع مستقیم به مکاسب یا رجوع به کتبی که مطالب آن را منعکس کرده - نمی‌توان نظر

صحيح و قابل اعتماد را در این مباحث ارائه کرد.

## ۱. اشتراط مالیت در عوضین

مرحوم شیخ رحمته الله در اینجا عبارتی دارند که ظاهر آن بیان یک شرط است، اما با ورود در بحث و دنبال کردن مطالب ایشان معلوم می شود شیخ رحمته الله در حقیقت دو شرط ذکر کرده اند: یکی اینکه عوضین باید مالیت داشته باشند و دیگر اینکه ملکیت داشته باشند و ما باید این دو شرط را تفکیک کنیم، کما اینکه به زودی روشن خواهد شد «مال» معنایی و «ملک» معنای دیگری دارد و با یک شرط مستغنی از شرط دیگر نمی شویم.

مرحوم شیخ رحمته الله اشتراط مالیت در عوضین را با عبارت «یشرط فی کلّ منهما کونه متموّلاً»<sup>۱</sup> بیان می فرماید؛ یعنی شرط است که هر یک از عوضین - ثمن و مثن - مالیت داشته باشند، و در تعلیل آن می فرماید: این شرط، از تعریفی که فیومی در *المصباح المنیر*<sup>۲</sup> برای بیع ذکر کرده و مرحوم شیخ نیز آن را پذیرفتند یعنی «مبادلة مال بمال» به دست می آید. ما نیز بیع را به «تبدیل مال بمال» اعتباراً بشرط تعقبه *بالقبول* تعریف کردیم، منتها گفتیم دو شرط «اعتباراً» و «تعقبه *بالقبول*» در مقام ایجاز و اختصار، لازم به ذکر نیست و مطوی در تعریف است؛ زیرا در آنجا با بیان خاصی ذکر کردیم که مقام، مقامی است که تبدیل تکوینی مراد نیست؛ بلکه مقصود تبدیل اعتباری است که قبول هم در آن نهفته است.<sup>۳</sup>

به هر حال از آنچه در تعریف بیع گفتیم، روشن می شود بیع بدون مالیت عوضین، علی وجه الحقیقة نمی تواند صادق باشد بلکه علی وجه المجاز است، لذا شیخ اعلی الله مقامه می فرماید: آنچه مورد رغبت

۱. کتاب *المکاسب*، ج ۴، ص ۷.

یشرط فی کلّ منهما کونه متموّلاً لأنّ البیع لغةً: مبادلة مال بمال، و قد احترزوا بهذا الشرط عمّا لا ینتفع به منفعة مقصودة للعقلاء، محلّلة فی الشرع؛ لأنّ الأوّل لیس بمال عرفاً کالخنفس و الدیدان؛ فإنّه یصحّ عرفاً سلب المصرف لها و نفي الفائدة عنها، و الثاني لیس بمال شرعاً کالخمر و الخنزیر.

ثمّ قسّموا عدم الانتفاع إلى ما یستند إلى خسة الشيء کالحشرات، و إلى ما یستند إلى قلته کحبة حنطة، و ذکروا: أنّه لیس مالاً و إن کان یصدق علیه الملك؛ و لذا یحرم غصبه إجماعاً.

۲. *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی*، ج ۲، ص ۶۹:

و الأصل فی البیع مبادلة مال بمال لقولهم (بیع) رابع و (بیع) حاسب و ذلك حقیقة فی و ضف الأغبان لکنّه أطلق علی العقد مجازاً لأنّه سبب التملیک و التملک.

۳. رجوع شود به *البیع*، ج ۱، ص ۲۸۰-۲۷۷.

**عقلاء** نباشد یا **محلل** در شرع نباشد هر چند مورد رغبت باشد، بیع نسبت به آن صحیح نیست؛ زیرا آنچه مورد رغبت و مقصود عقلاء نباشد، عرفاً مالیت ندارد؛ مانند سوسک، کرم، یک مشت خاک و امثال آنها که عرفاً می‌توان گفت چنین چیزهایی بی‌مصرف و بی‌فایده هستند و مورد رغبت و مقصود عقلاء نیستند. بعض چیزها هم عقلاً مورد رغبت بوده و منفعت مقصوده دارند متها در شرع مالیت آنها الغاء شده است، مانند خمر و خنزیر که شارع مقدس برای آنها ارزشی قائل نشده و در نتیجه شرعاً مالیت ندارند.

شیخ رحمته الله در ادامه می‌فرماید: اینکه چیزی از دیدگاه عقلاء منفعت مقصوده نداشته باشد و مورد رغبت نباشد، به یکی از دو جهت می‌تواند باشد؛ یا به خاطر **خسّت** آن شیء است، مانند [حشرات یا] یک تکه کاغذ یا استخوان پوسیده و یا به خاطر **قلّت** آن است، مانند یک دانه «گندم، جو یا برنج» که یک مشت یا مقداری از آنها دارای منفعت مقصوده و مورد رغبت عقلاء است، بر خلاف یک دانه آن.

### بررسی کلمات مرحوم شیخ رحمته الله

همانطور که اشاره کردیم ما این مباحث را در ابتدای بحث بیع، در جایی که متعرض تعریف بیع شدیم مورد رسیدگی قرار دادیم، اما از آنجا که جناب شیخ رحمته الله و بعض اعلام، در اینجا متعرض این بحث شده‌اند، مختصراً لب مطلب را دوباره ذکر می‌کنیم و برای بررسی بیشتر مطلب می‌توان به جلد اول *البیع* مراجعه کرد.

از آنچه گفتیم تعریف مال معلوم شد؛ مال چیزی است که مورد رغبت عقلاء باشد و ندرت هم داشته باشد. در نتیجه اگر چیزی مورد رغبت عقلاء باشد اما ندرت نداشته باشد، مالیت و ارزش اقتصادی ندارد؛ مانند هوا که هر چند مقصود و مورد رغبت عقلاست و هیچ کسی بدون هوا زنده نخواهد ماند، اما به جهت اینکه ندرت ندارد و به وفور در اختیار همه قرار دارد، مالیت ندارد. یا مانند روشنایی آفتاب در حالت معمولی که هر چند مورد رغبت است و منفعت مقصوده دارد، اما به جهت اینکه ندرت ندارد، دارای مالیت و قیمت نیست.

**مالیت اشیاء** همانطور که قبلاً توضیح دادیم، حاصل از برخورد عرضه و تقاضاست و هر چیزی که عرضه آن کم و دارای تقاضا باشد، ذات قیمت و دارای مالیت است و اگر بخواهیم مالیت را در محور مختصات ترسیم کنیم، نقطه تلاقی منحنی عرضه و منحنی تقاضا، تعیین کننده مالیت و قیمت اشیاء است. مالیت هم چنین نیست که ثابت باشد، بلکه وابسته به عرضه و تقاضاست و در امکان و ازمنه مختلفه

می تواند متفاوت باشد و عوامل متعددی می تواند داشته باشد که تمام این عوامل به قضیه عرضه یا تقاضا برمی گردد.

### کلام السيد الخويي و السيد الامام عليه السلام در عدم اشتراط ماليت در عوضين

بعض اعلام از جمله السيد الخويي و السيد الامام عليه السلام در اینجا با کلام شيخ عليه السلام مخالفت کرده و گفته اند لزومی ندارد که عوضين حتماً ماليت داشته باشند، بلکه چه بسا معامله ای اتفاق بیفتد که بيع هم بر آن صادق باشد اما ثمن یا مثن ماليت نداشته باشد.

هر یک از این دو بزرگوار مثالی برای این ادعا ذکر کرده اند. مثالی که سيد خويي عليه السلام مکرر در کتاب هایش

۴. مصباح الفقاهة (المكاسب)، ج ۵، ص ۱۲۰:

و في كلامه مواقع للنظر، الأول: اعتبار المالية في العوضين في البيع لقول المصباح و ذلك لعدم حجية قوله، يكفي في صحة المعاملة على ما ليس بمال مجرد الغرض الشخصي، كما إذا اشترى مكتوبة جده بقيمة عالية للإبقاء مع عدم كونها قابلة للمعاوضة أو اشترى خنفساء بقيمة أو عقرباً بقيمة كذا، للجلل المداوي و نحوها كما لا يخفى، و قد تقدم في أول البيع جواز كون الحقوق ثمناً في المعاملة بأن باع شيئاً ليرفع المشتري يده من حقه الفلاني صحيح و الوجه في ذلك كله هو ان البيع تبديل بين الشئيين برفع اليد عن أحدهما و جعل الآخر مورداً للحق كما لا يخفى، فغاية الأمر يمنع ذلك عن التمسك بعمومات ما دلّ على صحة البيع بالخصوص، و اما ما دلّ على صحة مطلق العقود و التجارة عن تراض فلا، إذ لا شك في صدق التجارة عن تراض، و العقد على المعاملة الجارية على ما ليس بمال لما عرفت في بعض تنبهات المعاوضة أن في العرف لا يصدق عليه البيع، بل الثمن و المثن على العوضين بل يصدق عليه مجرد المبادلة و المعاوضة كتبديل ثوب بثوب و عباء بعباء، و هكذا، و لا شبهة في صحة ذلك لأوفوا بالعقود، و تجارة عن تراض، و السيرة القطعية كما هو واضح.

✓ مصباح الفقاهة (المكاسب)، ج ۷، ص ۲۷۷:

لا دليل على اعتبار المالية في المبيع، بل يمكن بيع غير المتمول لغرض شخصي عقلائي قد تعلق بذلك كما إذا اشترى خط أبيه بقيمة جزاف مع عدم رغبة أحد إليه لغرض له لحفظ خط أبيه فإنه مع عدم كونه من الأموال جاز له شرائه.

✓ في شرح العروة الوثقى، ج ۳۰، ص ۳۹۵:

يندفع: بعدم نهوض دليل يعول عليه على اعتبار المائتة في باب المعاوضات ... و من ثمّ ربما يصدق على ما لا ينطبق عليه مفهوم المال، لعدم رغبة أي أحد فيه، كما لو وجد خط أبيه عند أحد في ورقة مندرسة بخط رديء و مطلب تافه بحيث لا يرغب فيه أي إنسان و لا يبذل بإزائه في سوق العقلاء حتى فلس واحد، و لكن الولد لشفتته و فرط علاقته بأبيه يرغب في شرائه و اقتنائه، فإنه لا ينبغي الشكّ و تشذّب في صدق البيع عليه مع عدم كونه مصداقاً لمبادلة مال بمال بالضرورة، فليس البيع إلا مبادلة ملك بملك و معاوضة لا مجانيّة من دون اعتبار المائتة في شيء من العوضين. و دعوى: أن المبادلة حينئذ تكون من أكل المال بالباطل. غير مسموعة، فإن الآية المباركة ناظرة إلى بيان السبب المجرّز للأكل و أنه منحصر في التجارة الناشئة عن تراض من الطرفين في مقابل السبب الباطل من النهب و القمار و نحوهما، و أجنبيّة عن الدلالة على اعتبار المائتة و تعلق الأغراض العقلائيّة بالكليّة، بل النظر مقصور على التنوع في الأسباب فقط حسبما عرفت.

✓ مكاسب البيع، ج ۱، ص ۱۸:

ثمّ إنّنا ذكرنا سابقاً أنه لا يعتبر في البيع أن يكون العوضان مالاً أي ممّا يرغب فيه العقلاء، بل لو اشترى شيئاً لغرض شخصه وإن لم يرغب فيه العقلاء كان بيعاً صحيحاً كما إذا اشتاق إلى خط جده وكان ذلك عند أحد معدوداً من الزبالات و اشتراه منه بثمن كذا. ولو قام على اعتبار المالية في العوضين اجماع أو دليل شرعي آخر أيضاً لما كان ذلك موجباً لأخذ المالية في مفهوم البيع عرفاً، إذ الكلام فعلاً في بيان مفهوم البيع عند العرف وهم

ذکر کرده این است که اگر کسی دست‌خط جدش را که مثلاً بر روی کاغذ بی‌ارزشی نوشته شده در نزد دیگری بیابد و فرضاً دیگری از آن کاغذ به عنوان علامت مطالعه کتاب استفاده کرده باشد و هیچ ارزشی در نزد او و دیگران نداشته باشد، چه بسا آن شخص حاضر باشد به خاطر علاقه‌ای که به خط جدش و حفظ آن دارد، پول زیادی در مقابل آن پرداخت کند، با اینکه آن کاغذ باطله بوده و هیچ ارزشی ندارد و مورد رغبت عقلاء نیست هرچند ندرت دارد.

سید خویی رحمته الله می‌فرمایند: در این مثال آن کاغذ قطعاً مالیت ندارد - و لذا بعداً خواهیم گفت اگر کسی آن را تلف کند، هرچند کار حرامی انجام داده و تصرف در ملک غیر کرده، اما چون مالیت ندارد و خسارتی وارد نکرده، ضامن نیست - اما آن شخص آن را می‌خرد و پول زیادی در مقابل آن پرداخت می‌کند و عرفاً هم بیع صادق است، پس معلوم می‌شود در بیع لازم نیست که عوضین دارای مالیت باشند.

السید الامام رحمته الله مثال جالب‌تری ذکر کرده و می‌فرمایند: اگر کسی باغش گرفتار بعض حیوانات موذی مانند موش شده باشد که ریشه درختان و گیاهان او را می‌خورند [و یا اینکه خانه‌اش گرفتار حیوانات مضرّ مانند عقرب شده باشد] و آن شخص اراده جمع‌آوری آن حیوانات موذی را داشته باشد و بدین جهت اعلام کند که هر موش یا عقربی را که از مزرعه یا خانه‌اش بیاورند به فلان مبلغ می‌خرد، در اینجا بیع و شراء صادق است، با آنکه موش و عقرب، منفعت مقصوده عقلایی ندارند و کسی به آنها رغبت نمی‌کند بلکه مضرّ دارند و همه از آنها فرار می‌کنند.<sup>۵</sup>

---

لا يعتبرون المالية كما عرفت.

۷ مکاسب البیع، ج ۲، ص ۲۲۶:

وفيما ذكره (قدّس سرّه) مواقع للنظر منها: ما ذكره (قدّس سرّه) من مقالة اعتبار كون العوضين مالاً فإنه مما لم يقدّم عليه دليل كما ذكرناه مراراً وقدّمناه في أول كتاب البیع فإنّ المعتبر تحقّق الغرض العقلائي ولو كان شخصياً وقد مثلنا لذلك بما إذا رأى أحد خطّ جدّه مثلاً عند شخص و كان مشتاقاً إليه فطلبه منه فأبى عن إعطائه إلاّ بالبیع فلا مانع من صحّة بیعه وشراؤه، وكذا في مثل العقارب والديدان والخنفساء إذا كان في بیعها وشراؤها غرض عقلائي لأجل الدواء ونحوه، والحاصل أنّه لا دليل على اعتبار المالية في العوضين. وأما ما ورد في كلام المصباح من أنّ البیع عبارة عن مبادلة مال بمال فلا حجّية فيه، لأنّ أهل اللغة في مقام شرح الاسم لا في تحديد المعنى الحقيقي كما هو الظاهر.

۷ مکاسب الخيارات، ج ۲، ص ۳۵۸:

ذكر شيخنا الأنصاري (قدّس سرّه) أنّ الأرش لا يعقل أن يكون مستغرقاً لتمام الثمن، والحقّ معه (قدّس سرّه) والوجه في ذلك: أنّا وإن لم نعتبر المالية في صحة المعاملة وذكرنا في أوائل البیع أنّ شراء شيء لا مالية له صحيح ومثلنا بما إذا وجد شخص خطأ من خطوط جدّه مثلاً عند آخر وأراد شراء منه بثمان لكثرة حبه لجدّه فاشتره بثمان غالي، فإنّ بيعه صحيح وله غرض عقلائي في مثله أيضاً، إلّا أنّه لا يسوى بشيء عند العقلاء، لأنّ خطّ جدّه كخطّ غيره ممّا لا قيمة له، وكيف كان فلم نعتبر في صحته المالية.

۵. كتاب البیع (للإمام الخميني)، ج ۳، ص ۶:

## بررسی و نقد کلام السید الخویی و السید الامام علیهما السلام

کلام و مثالی که السید الخویی و السید الامام علیهما السلام ذکر کردند، مورد مناقشه است. ما قبلاً کلام سید خویی علیه السلام را مطرح کردیم و آن را نپذیرفتیم و گفتیم واقع امر این است که عقلاء چنین معامله‌ای را حقیقتاً بیع نمی‌دانند. بله، ممکن است لفظ بیع یا شراء را در مورد آن به کار ببرند اما همان‌طور که از قدیم گفته‌اند و درست هم هست، «استعمال» اعم از حقیقت است و حتی گاهی بیع بر بعض معاملات اطلاق می‌شود که اتفاق نظر وجود دارد بیع نیست؛ مثلاً می‌گویند سکناي فلان خانه را خریدم، در حالی که مقصود اجاره کردن است. البته در اینجا بحثی وجود دارد که آیا لفظ «بیع» علی وجه الحقیقه بر اجاره اطلاق می‌شود یا نه که قبلاً آن را مطرح کرده‌ایم.

در مثال سید خویی علیه السلام هم که آن شخص می‌گوید خط جدم را به فلان مبلغ خریدم، اگر عرف تأمل کند چنین معامله‌ای را بیع و شراء نمی‌داند، بلکه می‌گوید آن شخص برای اینکه دست‌خط جدش را در اختیار بگیرد، فلان مبلغ را [به عنوان جعاله یا هبه مشروطه و امثال آنها] داده است.

مثالی که السید الامام علیه السلام ذکر کردند نیز چنین است و آن شخص به نحوی می‌خواهد به قطع برسد که آن افراد موش‌ها و عقرب‌ها را می‌گیرند و نابود می‌کنند، لذا اگر آن افراد موش‌ها و عقرب‌ها را پیش خود نگه دارند و تحویل ندهند و یا اینکه کشته تحویل دهند، باز هم پول را به آنها می‌دهد، و حتی ممکن است به آنها بگوید موش‌ها و عقرب‌ها را بکشید و نابود کنید. پس معلوم می‌شود که موش‌ها و عقرب‌ها را از آنها نمی‌خرد و عرف علی سبیل الحقیقه چنین معامله‌ای را بیع نمی‌داند بلکه در حقیقت جعاله‌ای انجام می‌دهد که هر کسی که موش یا عقرب مزرعه یا منزل من را نابود کند، فلان مبلغ به او می‌دهم.

---

قالوا: يشترط في كلّ منهما أن يكون متموّلاً؛ لأنّ البيع مبادلة مال بمال.

أقول: يمكن المناقشة فيه؛ بأنّ شروط العوضين و المتعاملين، إنّما تعتبر بعد تقوّم ماهية البيع، فما هو دخيل في قوامها، لا ينبغي أن يعدّ من الشروط، كما أنّ القصد إلى المعنى أيضاً، لا ينبغي أن يعدّ منها، فالبيع له مقوّمات و شروط، و رتبة الشروط متأخّرة عن أصل الماهية و مقوّماتها. و الأولى أن يعدّ نحو المايّة و القصد من مقوّمات الماهية، لا من شروط العوضين، هذا إذا قلنا: بأنّ البيع مبادلة مال بمال. و يمكن المناقشة فيه أيضاً؛ بأنّ المايّة لا تعتبر في البيع؛ فإنّ المبادلة بين الشيئين قد تكون لأجل ماليتهما، و هو الشائع الرائج، و قد تكون لغرض آخر.

مثلاً: لو فرض وجود حيوانات مضرّة بالزرع كالقارّة، أو بالإنسان كالعقرب، و أراد صاحب الزرع أو البيت جمعها و إفناءها، فأعلن أنّه يشتري كلّ قارّة أو عقرب بكذا؛ لأجل حصول الدواعي لجمعها، فاشترى ذلك لإعدامها، يصدق عنوان «البيع» و يكون اشتراءً عقلاً، و إن لم يكن لأجل مائيّة المبيع، و لم يكن مآلاً، فلو أنف غيره بعد اشترائه تلك العقارب، لم يكن ضامناً؛ لعدم مناط الضمان فيه، و عدم المايّة. فالاشتراء قد يكون لغرض جلب المال، و قد يكون لأغراض أخرى.

شاهد دیگر این مطلب آن است که این دو بزرگوار گفته‌اند مالیت در عوضین شرط نیست؛ یعنی لازم نیست نه ثمن و نه مثن مال باشند، لذا اگر دو فرد در دو مثال مذکور، طرفین معامله باشند؛ یعنی خط جد کسی که موش‌ها را گرفته، در نزد صاحب مزرعه باشد و به او بگوید این موش‌ها را در مقابل خط جدّم به تو می‌فروشم، عرف معاوضه آنها را بیع نمی‌داند، بلکه می‌گوید هر کدام در مقابل تقاضایی که داشته‌اند کاری انجام داده‌اند و عرف آن را نوعی تصالح می‌داند و تحاشی دارد از اینکه چنین معامله‌ای را بیع بداند و اگر هم در جایی اطلاق بیع شود، علی سبیل المجاز است.

بنابراین همان‌طور که مرحوم شیخ رحمته الله فرمودند و ما هم تبعیت کردیم و در آن مبحث توضیح بیشتری دادیم، عوضین در بیع باید مالیت داشته باشند، یعنی اگر می‌خواهید بیع علی سبیل الحقیقه صادق باشد و احکام بیع بر آن مترتب شود - مانند البیعان بالخیار ما لم یفترقا، صاحب الحيوان بالخیار و ... - عوضین باید مالیت داشته باشند و اگر مالیت نداشته باشند، حقیقتاً بیع صادق نیست بلکه در لباب ممکن است اجاره، صلح، جعاله، هبه مشروطه، مصالحه، عقد جدید یا رفع ید از حق و نظایر اینها باشد.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی